اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحیم

**این عبارتی را که ما امروز می خوانیم یک جاییش یکمی به نظر من این چاپ سنگی ما همچین روشن نیست یکی دو موردش، اگر آقایان این کتاب چاپ جدید دارند اگر جایی کم و زیاد دارند بفرمایند چون به نظرم این نسخه یک مقداری گیر دارد.**

 **بعد ایشان فرمودند امر یا مولوی است یا ارشادی، ضابطه در مولوی این است که تخلفش موجب کیفر و عقاب و مواخذه است، عقوبت دارد و به قول آقایان احکام جزائی بر آن بار می شود در ارشادی بار نمی شود**

**و الارشادي إما إلى الصحة أو إلى اللزوم أو إليهما معا**

**عرض کردیم ارشادی به صحت همین نکته ای که عرض کردیم یعنی شک داریم که عقدی صحیح است یا نه بگوییم اوفوا بالعقود می گوید صحیح است، لزوم هم اگر عقدی مسلما صحیح است نمی دانیم لازم است یا نه می تواند رجوع کند یا نه تمسک به آن بکنیم بگوییم حق رجوع نداریم یعنی وفای به عقد واجب است حتی اگر رجوع کرد یجب علیه الوفاء، نه این عقد ثابت است معذرت می خواهم، آن یجب الوفاء مولوی است**

**لا مجال لكونه ارشاديا إلى الصحة**

**ایشان یکی یکی حساب کردند**

**لأن الأمر بشيء يعقل أن يكون ارشاديا**

**شاید باید مثلا یک جور خاصی باشد روایتش**

**إلى ما فيه من الفائدة المترقبة منه**

**اگر می خواهد ارشادی باشد برای فائده ای که در او هست، حالا اصلا نفهمیدیم**

**به فائده ای که مترقب از آن است، فائده مراد ایشان احتمالا مصلحت و ملاکات باشد که خیلی بعید است**

**لأن الامر بشیء یعقل أن یکون ارشادیا، باید می فرمود أنما یکون ارشادیا**

**إلى ما فيه من الفائدة المترقبة منه**

**ظاهرا فائده مترقبه مرادش ملاکات نباشد، چون اگر باشد که آن اصلا از محل کلام خارج است**

**لا إلى ما في غيره من الفائدة**

**فائده ای که در خودش هست و ظاهرا مراد ایشان از فائده مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت و این جور چیز ها مراد ایشان است**

**فقوله (ع): "إذا اختلف الجنسان فبيعوا كيف شئتم" يصح أن يكون ارشاديا إلى ما في انشاء البيع من الفائدة**

**ظاهرا مراد از فائده در این جا همان تملیک و تملک و نقل و انتقال است، فبیعوا یعنی این فائده مترتب می شود نه ملاکات، فکر نمی کنم مراد ایشان ملاکات باشد**

**پرسش: یعنی شخصی عرفی**

**آیت الله مددی: بله آن چیزی که هست یعنی طبیعی او یعنی این بیع درست است نقل و انتقال می شود،**

**پرسش: آثار مترتبه**

**آیت الله مددی: بله آثار، ظاهرا مرادش این باشد**

**لكن الأمر بالوفاء لا يصح أن يكون ارشادا**

**اگر امر به بیع خورد یک چیز است اما وفای به عقد نمی شود ارشاد باشد**

**إلى ما في البيع من الفائدة**

**البته باید می فرمود فی العقد نه فی البیع چون وفای به عقد است نه به بیع.**

**حالا عبارت ما در این جا اگر آقایان چاپ جدید دارند که درست چاپ کردند، این جا سه چهار کلمه در حاشیه رفته، همین طور است؟**

**بل إلى ما في الوفاء من الفائدة**

**آن وقت چون اوفوا آمده یعنی آن وفا را ببینیم چه فائده دارد نه بیع، گفت بیعوا آن یک مطلب است اما در وفاء**

**و ترتب الوفاء على الصحة و امكان (وإن کان؟) الأمر به دليلا على الصحة**

**این جور چاپ شده؟ یک جوری است! و ترتب الوفاء علی الصحة این تا اینجایش اشکال ندارد، آن دومی و إن کان الامر به**

**یکی از حضار: و إن کان الامر به دلیلا علی الصحة**

**آیت الله مددی: معنای این دلیلا چیست؟ مثلا حال گرفته**

**و ترتب الوفاء على الصحة و امكان الأمر به دليلا على الصحة**

**یکی از حضار: باید و إن کان باشد**

**آیت الله مددی: إن کان معنا ندارد**

**یکی از حضار: و إن کان الامر به دلیلا علی الصحة إلا أنه**

**آیت الله مددی: به هر حال عرض کردم مراد ایشان واضح است، حالا یا نسخه چاپ بد شده، حالا چون معروف است که مرحوم آقای اصفهانی با قلم واحد می نوشتند، دفعه دوم نگاه نمی کردند، همین جور تند تند می نوشتند، ایشان یک قلم بودند، مطلبی را که می نوشتند چرکنویس و پاکنویس نداشتند، این طوری در شرح حالشان نوشتند.**

**پرسش: اگر بر می گشتند چقدر می شد**

**آیت الله مددی: بیشتر می شد، خوب شد که برنگشتند**

**به هر حال این ترتب الوفاء مبتداست، حالا این جور چیز ها مثلا کذا**

**إلا أنه بدلالة الفعلیة لا بالدلالة الکلامیه**

**خلاصه اش این است یعنی به عبارة اخری اگر شما می گویید از این که وفاء به آن هست پس این معنایش این است که صحیح است، می گوید این امکان دارد که ما از وفاء صحت در بیاوریم**

**و إن کان امر به دلیلا علی الصحة، این توضیح است یا و کان الامر به دلیلا علی الصحة، چون اوفوا است امر به وفاء دلیل بر صحت باشد، احتمالا این جور است. غرض ما که نفهمیدیم ایشان چه چاپ فرمودند، مراد ایشان واضح است، نمی خواهم بگویم مراد خیلی مشکل و مغلق است، مراد ایشان واضح است، خلاصه حرف ایشان این است که شما از امر به وفاء صحت را ممکن است در بیاورید اما این به دلالت لفظی نیست، سیاقی است، به قول ایشان فعلی است، ایشان تعبیر به فعل کردند، یک نوع دلالت سیاقی است نه این که لفظ، به خلاف فبیعوا کیف شئتم، آن دلالت لفظی است، خلاصه حرف ایشان این است یعنی اگر شما بخواهید بگویید وفاء واجب شد امر کرد به وفاء پس این معنایش این است که این صحیح است، این می گوید این معقول است لکن این معنایش این است به فعل است، حالا ایشان تعبیر به فعل کرده ما اصطلاحا تعبیر به سیاق می کنیم، یک نوع دلالت سیاقی است نه دلالت کلامی، دلالت لفظی نیست، این اشکال ایشان.**

**و ترتب الوفاء على الصحة و کان الأمر به دليلا على الصحة مثلا این جوری، من عبارت را نمی فهمم، چون یک اخلاقی هم داریم که در عبارت تصرف نمی کنیم می گوییم واضح نیست، آخر آقایان می آیند خودشان یک کاریش می کنند بعد درستش می کنند، من اهل درست کردن نیستم، همانی که چاپ شده حالا خط ایشان بوده یا نبوده می گوییم فعلا برای ما واضح است لکن مراد ایشان واضح است، ایشان می گوید از وفاء شما می خواهید صحت در بیاورید، درست است لکن این دلالت سیاقی است نه دلالت لفظی، جواب ایشان هم طبیعتا واضح است، اصولا اگر بنا بشود که استعمال لغوی باشد و اراده قانون از آن بشود قاعدتا باید این دلالت ها سیاقی باشند. روشن شد؟ این اشکال نیست که این دلالت سیاقی است، این امر طبیعی است که دلالت سیاقی باشد، نکته فنی را دقت فرمودید؟ چرا؟ چون شما یک معنای لغوی بکار می برید از آن اصطلاح قانونی می خواهید خب قطعا باید به سیاق برگردید، طبیعتا این طور است، اگر شما وفاء یعنی کامل بکنید، خیلی خب! از کامل بکنید یعنی صحیح است، این باید برگردید صحیح چیست؟ معنای قانونی است، اگر معنای قانونی شد عادتا چیزی که لفظ است مثلا وجب، وجب به معنای ثبت است، از وجب شما بخواهید معنای قانونی در بیاورید باید به دلالت سیاقی برگردید، به عرف و جو عمومی. کتب علیکم الصیام شما از کتب علیکم می خواهید وجوب در بیاورید این جا باید به دلالت سیاقی برگردید و بگویید در آن زمان در عرب رسم بود که اگر چیزی نوشته می شود یعنی الزام. لذا همان شعب ابوطالب که هست بین خودشان نوشتند که این کار را برای رسول الله نکنید، این در آن زمان یک متعارفی بود نوشتن یعنی الزام، این دلالت فعلی می شود، دلالت لفظی که نمی شود.**

**یکی از حضار: سیاق با آن سیاقی که در قرآن می گویند فرق دارد؟**

**آیت الله مددی: همان است فرق نمی کند، یکی است. به تعبیر ایشان فعلی، با لفظ نیست،**

**یکی از حضار: معنای لفظ را وقتی عرف روشن می کند**

**آیت الله مددی: عرف چه می گوید؟ می گوید شما عقد را وافی و تام قرار بدهید، عرف از این مقدار می فهمد پس صحیح است پس لازم است این اصلا اصطلاح قانونی است، اصطلاحات قانونی را شما باید با یک جو اجتماعی درست بکنید**

**پرسش: عرف خاص این را می فهمد؟**

**آیت الله مددی: آهان عرف خاص، احسنتم، عادتا اگر شما یک لفظی را که در عرف عام هست چون عرض کردم یک مشکل اساسی در مکه این است که اصولا عرف قانونی رایج نبوده، حالا فرض کنید در یونان باستان عرف قانونی رایج بوده، در ایران که شامل همان عراق فعلی می شود عرف قانونی رایج بوده، در مدینه عرف قانونی دینی رایج بوده چون یهودی بودند و امور را تدوین کردند خصوصا در عرف یهود اضافه بر آیات تورات در آن زمان کاملا کتاب مشنا یا میشنا به لفظ فارسی جا افتاده بود چون عرض کردم کتاب میشنا در سال 217 میلادی کامل شد، شش تا کتاب است، در سال 217 میلادی کامل شد و پیغمبر اکرم ششصد و خرده ای هستند یعنی چهارصد سال، آن وقت کتاب میشنا کاملا متن قانونی است، متن قانونی دینی است، نه این قانون هایی که ما داریم، کتاب میشنا را اگر مطالعه بکنید کاملا مثل همین توضیح المسائل های ماست، فرض کنید شرائع، کتاب میشنا یک متن قانونی دینی است، تازه خود کتاب میشنا، میشنا همان تکرار است، مثنی، میشنا همان مثنی است، چون المثنی تورات احکام تورات را جمع و جور کرده است مثل این که ما می گوییم کتاب شرائع روایات را جمع و جور کرده است، به صورت فتوا در آورده است، اصلا متن قرار داده است، در آیات مکی این حالات نیست، آن وقت در این جا، این آیه در آیات مدنی است. سابقا عرض کردم و بعد من توضیحش را عرض می کنم این بحث نزول آیات را دقت نفرمودند، این آیه مبارکه اولین آیه سوره مائده هم هست، سوره مائده بنا بر معروف در اواخر حجة الوداع نازل شد و مقداریش هم در راه و مقداریش هم که می گویند به مدینه که رسیدند نازل شد و ما هم داریم و آن ها هم دارند احلوا حلاله، حجة الوداع یعنی آخر سال ده.**

**آن وقت اول آیه بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود، این اولین آیه سوره مائده است، و لذا ان شا الله عرض خواهیم کرد که ظاهرا این آیه مبارکه ناظر به یک تاسیس قاعده باشد یعنی محیطش و جوش و خصوصیاتش و برخوردی که کردند که بعد از مائده احکام نازل نشد، آیات هست اما احکام نازل نشد.**

**علی ای حال ایشان می گوید إلا أنه بدلالة الفعلیة لا بدلالة الکلامیة، مضافا به این که ما اصولا عرض کردیم اصلا مفهومی که در باب وجوب هست یک نوع معنای فعلی است یعنی یک نوع فعل است یعنی یک حالتی است بین آمر و مامور و مامور به، مثلا اشرب الماء، اجلس فی الغرف مثلا، این یک حالت آن جوری است، تمامش به دلالت کلامی نیست، مضافا عرض کردیم اصولا دلالت لفظیه دلیل نداریم دلالت لفظیه همان چیزی است که الان در کتب لغت یا قاموس ها یا فرهنگ ها آمده باشد، اصولا معنا خیلی اوسع از آن معنایی است که در کتب لغت آمده است. و لذا این قابلیت هست که لفظ معانی مختلف و شکل های مختلف به خودش بگیرد. در روایت دارد که إن الکلمة لتحمل علی سبعین آیة یا إن الآیة اولها فی شیء و آخرها فی شیء، یا إن الکلمة لتنصرف إلی سبعین وجها، لذا یک مشکلی اصولا در دلالت وضعی هست، حالا اگر حالی شد در یک مناسبت دیگر توضیح می دهیم و این جا به همین مقدار اکتفا می کنیم.**

**و لذا ذكرنا في محله، مرحوم خود آقای اصفهانی**

**أن الأمر بشيء لانبعاثه عن المصلحة**

**این که من آن جا گفتم فائده مراد ایشان ملاکات است این عبارت مشعر به ملاکات است. اما بعید است که این جا مراد، چون بنا به این است که ما امر را که می بینیم دنبال ملاکات حساب نمی کنیم، درست است امر ملاک دارد اما ما روی آن حساب نمی کنیم یعنی به عبارة اخری بحث ملاکات یک بحث خاص خودش است، یک مقدارش هم کلامی است اصلا، ربطی به اصول ندارد.**

**أن الأمر بشيء لانبعاثه عن المصلحة**

**چون دارای یک مصلحت و ملاکی است**

**و إن كان يدل عليها**

**دلالت بر مصلحت می کند**

**إلا أنه من باب دلالة المعلول على العلة**

**اصلا بحث معلول و علت به این معنایی که ایشان می گویند نمی خواهد باشد**

**لا بنحو سوق الانشاء لإراءة ما فيه من المصلحة في قبال سوقه لجعل الداعي**

**البته این قبال را ما نفهمیدیم، ایشان می خواهد بگوید که اگر امر کرد گفت اشرب الماء این درست است که حتما مصلحتی بوده بهش گفته اشرب الماء لکن اشرب الماء به این داعی نیامده که در این شرب ماء مصلحت است، اشرب الماء به این داعی آمده که در او جعل داعی بکند، عرض کردیم اسمش را غرض ادنی و اقصی گذاشتند، غرض ادنی در باب اوامر جعل داعی است، ایجاد انگیزه به فارسی و غرض اقصی تحقق عمل در خارج، اگر گفت برو تسبیح بخر که الان مثلا دست من هست این ایجاد داعی و ایجاد انگیزه را غرض ادنی می گویند، آوردن تسبیح را غرض اقصی می گویند، اصطلاحشان است، مراد آقای اصفهانی این است. امر به لفظش دلالت بر غرض ادنی می کند اما به لفظش دلالت بر مصلحت نمی کند، ایشان می خواهد این را بگوید، دلالتش بر مصلحت به خاطر فعل است یعنی من تا مصلحتی نباشد امر نمی کنم**

**پرسش: همان سیاق؟**

**آیت الله مددی: آهان سیاق ما اسمش را دلالت سیاقی گذاشتیم، اگر گفت آب بیاور عادتا خود این فعل دلالت می کند که مصلحتی در آن هست، ما این را سابقا توضیح دادیم یکی دلالت لفظی است و یکی یک جهاتی که خود لفظ از عنوان دیگر باز دلالت هایی دارد، این منشا یک مقدار اشکالات هم این است مثلا می گوید اگر کسی گفت ایکاش من ده هزار تومان پول در جیبم بود، این ایکاش بود را اصطلاحا تمنی را جزء انشاء می دانند و انشاء را موصوف به صدق و کذب نمی دانند، خبر موصوف به صدق و کذب است لکن معذلک بعضی وقت ها می بینیم که آقا دروغ می گوید، این دروغش نه به خاطر این کلام است، ای کاش ده هزار تومان در جیبم بود، ما می دانیم در جیبش الان صد هزار تومان است، این وقتی تمنی می کند تمنیش دروغ است، فعل دروغ است، دقت کردید؟ این است که ایشان می خواهند بفرمایند دلالت فعل و دلالت لفظ، این دو تا را با همدیگر خلط نکنید، اینی که می گویند انشاء محتمل الصدق و الکذب نیست یعنی به عنوان دلالت لفظی صدق و کذب نمی پذیرد اما به عنوان دلالت فعلی قبول می کند، مثلا می پرسد شما می دانید زید ساعت چند به خانه آمد؟ این یک استفهام است و استفهام به قول آقایان جز انشائی است که دلالت بر صدق و کذب نمی کند لکن معذلک می گوییم بیخود، دروغ می گوید دارد سوال می کند چون خودش می داند کی آمده است. مراد مرحوم آقای اصفهانی این است که گاهی اوقات دلالت مال فعل است، آن جا صدق و کذب توش می آید، در لفظش صدق و کذب نمی آید، این فرق بین این دوتاست. التزام نیست، ببینید این ها مثلا إذا جاءک المنافقون قال نشهد أنک لرسول الله، ما شهادت می دهیم و الله یعلم أن المنافقین لکاذبون، این که دروغ نیست صدق است، ببینید دروغش کجاست؟ وقتی می گویند نشهد ما شهادت می دهیم این خودش یک دلالت دیگری هم غیر از کلمه دارد و آن این که من دارم ما فی القلبم را بیان می کنم، نشهد یعنی آنی که در قلب من هست دارم شاهدش می کنم، آنی که قلب من خفی است ابرازش می کنم، خداوند می گوید منافق دروغ می گوید، در قلبش این نیست، این نکته اش دروغ است، این که أنک لرسول الله این درست است، سرّ کذب سر کلمه نشهد است چون نشهد یک دلالت، به قول ایشان دلالت فعلی و به قول ما دلالت سیاقی، البته این جا فعلی نیست، خود کلمه شهادت در لغت عرب، چون شهود یعنی حضور و ظهور، خوب دقت بکنید! وقتی می گوید نشهد أنک لرسول الله یعنی من شهادت می دهم، شهادت هم یعنی چه؟ یعنی ما فی القلبم را ابراز می کنم، خدا می فرماید دروغ می گوید این ما فی القلبش را ابراز نمی کند، در قلبش قبول ندارد که تو رسول الله هستی، کلام درست است و الله یعلم، تو واقعا رسول الله هستی اما آن ها هم دروغ می گویند، اصل کلام صدق است، اینی که به جاحز نسبت دادند اعتقاد، این بحث سر اعتقاد نیست، کذب در این جا به خاطر استعمال کلمه نشهد است یعنی خدا می گوید این ها دارند دروغ می گویند نه کلامشان دروغ باشد، أنک رسول الله حق است لکن نشهدش دروغ است، این که می گوید من ما فی القلبم را بیان می کنم، این که می گوید آیا زید آمد یا نه، مراد مرحوم آقای اصفهانی این است، می گوید این جاها این ها می گویند دلالت فعل است نه دلالت کلام، خود کلام لا یتحمل الصدق و الکذب، چون انشاء است، گفت ایکاش در جیب من صد تومان بود خب این معنا را انشاء کرد، ما می گوییم دروغ می گوید چون من می دانم در جیبش صد هزار تومان است، این چه می گوید ده هزار تومان، این دروغ دارد می گوید، این دروغ گفتن مال لفظ نیست، دروغ گفتن مال فعل است، شبیه این مطلب را ایشان در این جا در اوامر آوردند، در اوامر اگر گفت اشرب الماء یعنی در شرب ماء مصلحت هست.**

**دو: من می خواهم ایجاد انگیزه بکنم، مرحوم آقای اصفهانی می خواهد بگوید ایجاد انگیزه مدلول لفظی است، مصلحت هست مدلول فعلی است.**

**پرسش: مصلحت را از کجا بفهمیم؟**

**آیت الله مددی: چون امر نمی خواهد اگر مصلحت نباشد**

**پرسش: مدلول التزامی است**

**آیت الله مددی: ایشان می خواهد بگوید از تصدی شما به امر احراز می کنید نه از لفظش و نه از آب بخور، از آب بخور که احراز می کنیم جعل اس مثلا کتاب بخر، نان بخر، نان بخر ایجاد انگیزه برای خرید است، این را می گوید از لفظ می فهمیم، اما این که نان خریدن مصلحت دارد از فعل می فهمیم، فعل یعنی تصدی او به امر، ما اسمش را دلالت سیاقی گذاشتیم برای این که خودمان را راحت بکنیم، هر چه لفظی نبود اسمش را گذاشتیم سیاقی، این که دلالت می کند بر وجود، مراد ایشان واضح است، حالا عبارت یکمی پس و پیش دارد و لذا ذکرنا فی محله أن الامر بشیء لانبعاثه عن المصلحة، این امر و إن کان یدل علیها، بر مصلحت دلالت می کند لکن نه دلالت لفظی، دلالت فعل، تصدی، همین که من امر می کنم حتما نکته ای را در نظر گرفتم.**

**إلا أنه من باب دلالة المعلول على العلة**

**معلول یعنی امر، علت یعنی مصلحتی که این امر را آورده، یا استحبابی یا وجوبی**

**لا بنحو سوق الانشاء لإراءة ما فيه من المصلحة**

**سوق انشاء برای بیان مصلحت نیست**

**في قبال سوقه لجعل الداعي**

**پس انشاء برای جعل داعی است این لفظی است، انشاء دلالت می کند بر مصلحت این فعلی است، این خلاصه نظر مبارک ایشان است. همین که شما تصدی کردید یعنی مصلحت توش هست.**

**پرسش: دومی یعنی فعل غیر مستقیم می شود؟**

**آیت الله مددی: مثل همان استفهام، شاید بگویید استفهامش دروغ است، یک دفعه می گویید کلامش باطل است، کلامش دروغ است نمی توانید بگویید چون انشاء صدق و کذب ندارد اما این که می آید استفهام، این که می آید تمنی، این تمنی او دروغ است، لیت دروغ نیست، این که می آید، چون تمنی عادتا شخص فاقد تمنی می کند، تمنی در اصطلاح شخص فاقد یک چیزی را که فاقد است می خواهد، این را تمنی می گویند، شما می گویید این دروغ می گوید، این چون واجد است این اصلا فاقد نیست، این واجد است، اگر واجد بود پس این تمنیش دروغ است، مراد این فعلش دروغ است نه کلامش.**

**پرسش: اتحاد حاکی و محکی**

**آیت الله مددی: من به جای کلمه فعل مجموعه سیاق گرفتیم، فعل هم درست است**

**و مما ذكرنا تبين عدم الارشاد إلى الصحة واللزوم معا ـ لما مر ـ چون به صحت که نمی شود پس به آن یکی هم نمی شود**

**و لعدم الجامع**

**عدم الجامع نمی شود گفت، عدم الجامع هم می شود صحت را فرض کرد یعنی عقدی که تو انجام دادی ملتزم بشو، این صحیح می شود، این التزامت هم دائمی باشد این می شود لازم یعنی می گوید شما ملتزم بشوی دائما، ملتزم شدن می شود صحیح، دائما هم لزوم می شود، این که ایشان تصویر عدم جامع فرمودند نمی شود بعید است.**

**پاسخ پرسش: دائما ملتزم باشد، اگر گفت دائما ملتزم باشد**

**پرسش: این دو تا چیز کنار هم هست، جامع نیست**

**آیت الله مددی: اوفوا یعنی شما مستمرا به آن عقدتان بمانید، اگر گفت بمانید اصل ماندن هم ثابت می شود دوامش هم درست است.**

**پرسش: دو چیز کنار هم است، جامع نیستند**

**آیت الله مددی: اگر گفت اوفوا، عقدی که بستیم، عقد که بسته شد، نمی خواهد بگوید عقد را درست بکن، عقد که تمام شد، آن عقد را شما دائما ملتزم باش، این دائما ملتزم باشد هم صحت است هم لزومش است.**

**به نظر من مشکل ندارد.**

**و أما الارشاد إلى اللزوم الوضعي**

**اما ارشاد به لزوم**

**فهو في حد ذاته معقول**

**ایشان معقولیتش به این است که دائما ملتزم باشد یعنی دائمی**

**لكنه خلاف ظاهر الأمر والنهي**

**لکن امر و نهی ظهورش در مولوی است نه در ارشادی**

**إلا أنه ربما يدعى الظهور الثانوي**

**ادعا شده که در باب اوامر و نواهی یک ظهور ثانوی دارند در باب معاملات فی الارشاد یعنی یک ادعایی شده که در باب معاملات اصولا اوامر و نواهی ناظر به مولویت نیستند مثلا اگر گفت با شرکت هایی زمان ما آمریکایی معامله نکنید اصلا این معنایش این نیست که اگر معامله نکنید عقوبت دارد، معامله بکنید باطل است، یا معامله بکنید این جا معنایش وجوب نیست، معنایش لزوم معامله، صحت معاملات و لزوم معاملات است،**

**إلا أنه ربما يدعى الظهور الثانوي لهما في باب المعاملات في الارشاد كما يدعى ظهور الأمر بالاجزاء والشرايط في التكليفات في الارشاد إلى الجزئية والشرطية مثل «لا صلاة إلا بفاتحة الکتاب، این در اجزاء و «لا صلاة إلا بطهور در شرائط**

**معروف این طور شده که این یدعی الان شده، این در قبل نبوده، البته در این جا چون صلا صلوة آمده مثلا لا تصلّ إلا إلی القبلة، یا مثلا لا تقرا فی الرکوع و السجود بفاتحة الکتاب مثلا، لا تقرا فی الرکوع و السجود، نهی از قرائت شده است، این ها ارشاد به جزئیت و شرطیت است، اگر لا باشد نهی باشد ارشاد به مانعیت است یا قاطعیت بنابر این که قاطعیت هم داشته باشد**

**كما يدعى ظهور الأمر بالاجزاء والشرايط في التكليفات في الارشاد إلى الجزئية والشرطية، بقیه اش را هم خودتان اضافه بکنید و النهی فیها بالارشاد إلی المانعیة و القاطعیة مثلا، این امر را گفت هر دو را بحث می کند**

**و يمكن أن يقال:**

**بعد خودش باز رفت و برگشت دارد**

**إن المسلم من ذلك فيما إذا تعلق الأمر أو النهي بنفس المعاملة**

**ایشان می خواهد بگوید بیاییم فرق بگذاریم لا تبع ما لیس عندک، بیعوا کیف شئتم، باع اوفوا بالعقود، این جا یک عقدی فرض می کند و یک وفاء، این وفاء اگر آمد این می شود جنبه مولویت بگیرد، خلاصه اش این است، اگر گفت لا تبع ما لیس عندک، این لا تبع را نمی شود مولویت بگیرد، جنبه ارشاد به حکم وضعی است که مثلا لازم است یا نه، اما اگر گفت یجب الوفاء به، ببینید این جا آن چیزی که امر بهش تعلق گرفته عنوان وفا است، این وفاء می شود امر مولوی بهش تعلق بگیرد، این خلاصه ایشان است.**

**و يمكن أن يقال: إن المسلم من ذلك، مراد ایشان من ذلک جایی که ادعا بکنیم اوامر و نواهی در معاملات به معنای زجر و بعث نیست بلکه به معنای صحت یا لزوم است**

**فيما إذا تعلق الأمر أو النهي بنفس المعاملة**

**اگر به خود معامله بخورد**

**كقولهم ـ عليهم السلام ـ: ( بيعوا ولا تبيعوا ) لا في مثل الأمر بالوفاء که در مقابل این در یک جای قرآن، این جا نیامده، در این آیه نیامده، نهی از نقض و لا تنقضوا، اگر امر به وفا خورد و نهی از نقض خورد این عنوان خودش یک عنوانی است که مولویت را قبول می کند، یعنی ممکن است بهش بگوید تو وفاء بکن یا نقض نکن، این خودش عنوانی است که مولویت را قبول می کند**

**فإن مناسبة الحكم والموضوع فيه تقتضي مولوية الأمر والنهي**

**دقت فرمودید؟ فرق می کند که نهی به خود معامله بخورد با یک عنوان دیگری، این عنوان فرق می کند.**

**حالا البته ایشان خوب بود که اوفوا الکیل را مثال می زد، حتی در وفاء هم فرق می کند، اگر اوفوا الکیل بود یک جور است، اوفوا بالعقود بود جور دیگر است، ایشان این مثال را نزده، از این راه وارد نشده است**

**پرسش: غیر از مولویت نتیجه دیگری هم دارد؟**

**آیت الله مددی: نه مولویت است، آن وقت اگر این بالملازمه اگر ثابت بشود الزام یا لزوم یا صحت**

**فإن الآيات الواردة في باب الوفاء والنقض والنكث وتوصيف المؤمنين بالوفاء بالعهد**

**بالوفاء بالعهد ندیدم، اما وفای به نذر هست، یوفون بالنذر،**

**یکی از حضار: یوفون بعهد الله داریم**

**آیت الله مددی: ندیده بودم وفای به عهد، اوف بعهدی در ذهنم بود، یوفون بعهد الله در ذهنم نبود. قبل و بعدش را بخوانید اگر این آیه هست**

**یکی از حضار: الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون میثاق**

**آیت الله مددی: که نقض در مقابلش آمده است.**

**المؤمنين بالوفاء بالعهد و الميثاق، وتوصيف غيرهم بأنه لا عهد لهم ولا يمين لهم**

**ایمان در قرآن هست**

**كلها شاهدة على أن مساقها مساق التكليف لا الارشاد**

**این مساق، مساق تکلیف است، سوقش برای تکلیف است نه برای ارشاد**

**بعد از این بحث ها ایشان فرمود:**

**فالأظهر كون الأمر بالوفاء والنهي عن النقض مولويا**

**اصلا اوفوا بالعقود یک معنای مولوی دارد و حال آن که اگر شما عقدی بستید و بهش عمل نکردید شما را به دادگاه می برند و شلاق هم می زنند مثل یوفون بعهد الله، اینجا مراد همان امر مولوی است.**

**و حينئذٍ يشكل استفادة اللزوم**

**عرض کردیم یشکل را به صیغه معلوم بخوانیم یُشکِل ، البته بهتر است تُشکل باشد**

**و حينئذٍ يشكل استفادة اللزوم الوضعي منه، بل يدل الأمر والنهي المولويان على خلافه**

**این مطلب را هم عرض کردم که در میان اهل سنت داریم چون آن ها نهی مولوی گرفتند، اگر نهی مولوی به معامله خورد نه این که دلالت بر فساد نمی کند، اصلا دلالت بر صحت می کند، اگر گفت لا تبع ما لیس عندک یک احتمال این که فاسد باشد و یک احتمال این که دلالت بر صحت و فساد نکند، احتمال سوم اصلا دلالت بر صحت می کند، این حرفی است که به ابوحنیفه نسبت داده شده، اصلا دلالت بر صحت می کند، چرا؟ چون معنایش این است که می خواهد شما را از این ماده محروم بکند پس این ماده محقق می شود که شما محرومتان بکند، اگر محقق نشود که معنا ندارد که محروم بکند.**

**چرا؟ بل يدل الأمر والنهي المولويان على خلافه، نمی دانم حالا ایشان ملتزم بودند یا همین جور بح علمی می فرمایند**

**للزوم تعلقهما بالمقدور في وعاء الامتثال**

**ایشان از باب مقدور گرفت آن از باب صحت یعنی معلوم می شود بیع محقق می شود تا بگوید لا تبع، اگر بیع محقق نمی شود لا تبع معنا ندارد که پس این دلالت بر صحت می کند**

**للزوم تعلقهما بالمقدور في وعاء الامتثال فيدلان على أن العقد قابل للحل**

**خلاصه، فقط ما مکلفیم به وفای به عقد و إلا می تواند عقد را یعنی عقد این صلاحیت را دارد که برگردد اما تکلیف دارد که برنگردد.**

**پرسش: یعنی اگر نبود خود عقد چیزی را نمی رساند**

**آیت الله مددی: اما اگر آمد خلاف تکلیف کرد مثل این که بگوید نماز نخوان، آن جا مثلا می تواند این کار را انجام بدهد.**

**پس بنابراین از خود آیه مثل شبیه همان بحثی که آن شخص مطرح کرده از خود آیه مبارکه معلوم می شود حل معقول است، مقدور است، حل عقد، ول کردن عقد مقدور است لکن تکلیف دارد که این کار را نکند، تکلیف دارد که وفا بکند.**

**این هم مطلبی که ایشان فرمودند، على أن العقد قابل للحل چون دیگر بناست در آخر یک جا صحبت بکنیم یکی یکی کوچک هایش را صحبت نمی کنیم.**

**لا يقال: النهي يوجب سلب قدرته شرعا عن الفسخ**

**وقتی نهی آمد یک اصطلاحی دارند، اگر نهی آمد می فهمیم که این غیر مقدور است شرعا، در مقابل غیر مقدور عقلی، در نهی غیر مقدور است شرعا**

**سلب قدرته شرعا عن الفسخ، اگر مقدور نبود پس اگر بخواهد فسخ بکند این حل در اختیار او نیست، این که گفت مقدور می شود برایش حل این حل و فسخ در اختیار او نیست.**

 **اصطلاحی دارند که: نهی نشان می‌دهد این غیرمقدور شرعی**

**و معه با سلب قدرت**

**و معه لا ينفذ منه انشاء الفسخ حيث لا سلطنة له علیه**

**مراد از سلطنت قدرت است، لا قدرة له علی الفسخ، چرا؟ چون شرعا مقدور نیست**

**و لا ينفذ مع عدم ملك التصرف شئ من التصرفات التسببية المعاملية عقدا وحلا**

**نه می تواند حل بکند و نه می تواند عقد دیگری ببندد، هیچ کدام از این ها ازش نمی آید.**

**لأنا نقول: السلطنة التكليفية حيث إنها متقومة بالترخيص التكليفي**

**چون سلطنت تکلیفی معیارش، معنایش، بیعوا یعنی ترخیص شده**

**فلا محالة تنتفي بضدها و هو التحريم المولوي**

**آن سلطنتی که تکلیفی است این سلطنت با تحریم مولوی از بین می رود**

**و أما السلطنة الوضعية - المتقومة باستجماع جميع شرائط نفوذ التصرف المعاملي - فلا يعقل انتفائها بالتحريم المولوي**

**آن با تحریم مولوی از بین نمی رود، سلطنت تکلیفی با تحریم از بین می رود، ما این جا دنبال سلطنت وضعی هستیم نه تکلیفی و سلطنت وضعی با تحریم تکلیفی از بین نمی رود.**

**فما ينتفي هر چه که منتفی می شود**

**بالتحريم المولوي لا ينافي النفوذ**

**با صحت منافات ندارد**

**و ما ينافي عدم النفوذ آنی که منافی است لا ينتفي بالتحريم المولوي؛ إذ المفروض بقائه على جميع شرائط النفوذ بعد النهي كما كان قبله، قبل النهی و بعد النهی**

**بل قد عرفت استحالة خلافه، وإلا لكان نهيا عن غير المقدور في موطن الامتثال**

**عرض کردم شبیه آن کلامی که آن ها دارند، گفته اگر این اصلا واقع نمی شود نهی معنا ندارد، ایشان می گوید اگر قابل نقض نباشد تحریم معنا ندارد.**

**پرسش: تکلیف ما لا یطاق است**

**آیت الله مددی: آهان تکلیف ما لا یطاق می شود پس آن چه که در این جا هست امر مولوی و نهی مولوی است، این دو تا سلطنت تکلیفی را بر می دارند اما سلطنت وضعی را بر نمی دارند**

**عرض کردم شبیه همان حرفی که آن شخص گفت.**

**بعد ایشان یک کلامی را از مرحوم شیخ در بحث خیارات می آورد و آن کلام را هم مناقشه ای می کند که ما ان شا الله مناقشه نهایی را عرض می کنیم**

**و صلّی الله علی محمّد وآله الطاهرین**